

جلسه ۳۳ (قاعده اعانه --- مکاسب)

- ۲..... قاعده حرمت اعانه بر اثم: .....
- ۲..... ادله قاعده حرمت اعانه بر اثم: .....
- ۲..... دلیل اول: .....
- ۲..... دلیل دوم: .....
- ۲..... دلیل سوم: .....
- ۲..... دلیل چهارم: .....
- ۲..... دلیل پنجم: .....
- ۲..... گروه اول: .....
- ۳..... گروه دوم: .....
- ۳..... روایات طائفه اول: .....
- ۳..... روایت اول: .....
- ۴..... روایت دوم: .....
- ۴..... روایات طائفه دوم: .....
- ۴..... روایت اول: .....
- ۴..... روایت دوم: .....
- ۴..... نکات روایات: .....
- ۴..... نکته اول: .....
- ۵..... نکته دوم: .....
- ۵..... نکته سوم: .....

**قاعده حرمت اعانه بر اثم:**

**ادله قاعده حرمت اعانه بر اثم:**

**دلیل اول:**

عقل بود.

**دلیل دوم:**

آیه لا تعاونوا علی الاثم و العدوان بود.

**دلیل سوم:**

مجموعه ای از روایات بود که با القاء خصوصیت می شد یا ادعا شده بود که می توان قاعده حرمت اعانه را از اخبار استیفاد کرد.

**دلیل چهارم:**

هم اجماع بود که اشاره ای به آن شد.

**دلیل پنجم:**

که در کلمات معمولاً موجود نیست، فحوای ادله ای است که دو گروه از روایات و اخبار است.

**گروه اول:**

این است که رضای به منکرات و معاصی صادره از غیر را تحریم کرده و محبت آنها را و عاصین را از حیث عصیانشان مذموم دانسته.

### گروه دوم:

روایاتی که انکار منکر و کراهت منکر را بالقلب قبل از اینکه نوبت ابراز و انکار برسد تحریم کرده، حتی اگر این انکار منکر را بالقلب و کراهه المنکر و معصیت را از مراتب امر به معروف و نهی از منکر ندانیم، باز این خودش موضوعاً و مستقلاً مورد تحریم قرار گرفته است.

دلیل پنجم از دو مقدمه تشکیل می شود:

مقدمه اول این است که این دو گروه روایات را داریم.

مقدمه دوم این است بالاولویه دلالت بر حرمت اعانه می کند.

اما در خصوص مقدمه اول که خود این روایات باشد، همانطور که اشاره کردیم دو طائفه روایات داریم و این دو طایفه هم یکی نیستند، بینشان تفاوت است، برای اینکه بین رضایت و کراهت تضاد است و واسطه وجود دارد و ممکن است در جایی کسی نه رضایت داشته باشد، نه کراهت و لذاست که این دو طایفه دو روی یک سکه نیستند، بلکه دو مضمونی دارند که همدیگر را تکمیل می کنند. یک مضمون این است که رضایت به معصیت حرام است، این فی حد نفسه خودش موضوعی است که اگر فقط این مضمون اول و گروه اول و مفاد اول بود همدلی و دلدادن و رضایت و خشنودی نسبت به منکرات و معاصی اشکال داشت، اما اینکه باید کراهت هم بدارد ناراحت هم باشد، بدش هم بیاید، این چیز دیگری بود، برای اینکه گاهی ممکن است رضایت نباشد ولی کراهت هم نباشد و لذا گروه اول می گوید رضایت به معاصی و منکرات حرام است. گروه دوم غیر از این است یک قدم جلوتر می رود و مطلب بالاتری را افاده می کند، می گوید نه تنها رضایت حرام است و جایز نیست، بلکه کراهت لازم است، حالا یا به عنوان واجب مستقل یا به عنوان یکی از مراتب امر به معروف و نهی از منکر.

### روایات طائفه اول:

#### روایت اول:

فأنكروا بقلوبكم و الفظوا بألسنتكم و سکوا بها جباههم و لا تخافوا فی الله لومه لائم، خود انکار منکر به قلب یک مضمونی است که در این روایت آمده، یا مثلاً روایت چهارش همین است آنجا دارد که من ترک انکار المنکر بقلبه و لسانه و یده و هو میت بین الحیاء.

### روایت دوم:

من رأی منکرا عدوان يعمل به و منکرا يدعى اليه و انكره بقلبه فقد سلم و برأ و من انكره بلسان فقد اجر و هو افضل من صاحبه و من انكره بصيف لتكون الكلمه الله هي العليا و كلمه الظالمين السفلى فذالك الذى اصاب سبيل الهدى و قام على الطريق.

### روایات طائفه دوم:

#### روایت اول:

که روایت معتبری است، حسب المومن غيرا اذا رأى منکرا أن يعلم الله عز و جل من قلبه انکاره، می گوید برای غیرتمندی انسان مؤمن کافی است که خدا در قلب او انکار منکر را احساس کند و ببیند و بداند.

#### روایت دوم:

که روایت معتبری است، محمد بن الحسن بإسناده عن محمد بن حسن الصفار عن ابراهيم بن هاشم عن النوفلى عن السكونى عن جعفر عن ابيه عن على عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من شهد امرا فكرهه كان كمن غاب عنه، کسی که منکری را حاضر باشد، ولی دل او با آن نیست، این کان کمن غاب عنه و من غاب عن امرضيه كان كمن شهده ولی اگر در مجلس گناه نبود در نزد او گناه واقع نشد ولی راضی به آن گناه است کمن شهد.

از مجموعه این روایات استفاده می شود که در مقابل رضای به معصیت حرام است و حکم دومی هم استفاده می شود که کراهت منکر بالقلب لازم است، منکر را با قلب باید ناپسند دانست و احساس تنفر کرد در قلب، پس دو حکم اینجا داریم، یکی حرمت رضاست و یکی وجوب کراهت است و این دو با هم متفاوت هستند، اگر ما وجوب کراهت را نداشتیم از حرمت رضاء وجوب کراهت در نمی آمد.

### نکات روایات:

#### نکته اول:

این است که این دو طایفه دو روی یک سکه نیست، یک مضمون ندارد دو مضمون است، سرش هم این است که بین الکراهه و الرضاء واسطه است، یعنی گاهی می شود که کسی نسبت به امری نه کراهت دارد نه رضاء دارد این یک و لذا اونى که می گوید رضای به معصیت حرام است، معنایش این نیست که کراهت منکر واجب است، برای

اینکه ممکن است نه رضا باشد نه کراهت، پس چون واسطه است آن حکم دوم یک چیز اضافه ای است و از این جهت است که اگر کسی راضی به گناه از دیگری بود دو معصیت می کند یکی ترک مخالفت با حرمت رضاء کرده چون راضی است، یکی هم اینکه مخالفت با وجوب کراهت کرده.

### نکته دوم:

این است که انسان راضی به معصیت از غیر ارتکب معصیتین مخالفت حرمة الرضاء و مخالفه وجوب الکراهه و اما شخص بی طرف که نه کراهت دارد نه رضایت دارد بی تفاوت است در مقابل قصه این یرتکب معصیه الواحده، چون راضی نیست به معصیت ولی خوب باید کاره به معصیت باشد، این کاره نسبت به معصیت نیست و لذا این یک گناه کرده.

### نکته سوم:

این است که این رضا و کراهت به عنوان امور قلبیه ممکن است سؤال شود این امور قلبیه مگر می تواند مصداق حکم باشد؟ فعل جوانحی مثل فعل جوارحی می تواند متعلق حکم وجوب و حرمت و احکام خمسه باشد؟ یا نه؟ شبهه اش هم ممکن است این باشد اینها امور اختیاری نیست، امور قلبی است و غیر اختیاری است. جوابش این است که ما معتقدیم و ظاهر روایات هم این است که فعل جوانحی و افعال قلبی عین افعال ظاهری می تواند متعلق وجوب و استحباب و کراهت و حرمت و اباهه باشد و معتقدیم که خیلی از آنها اختیاری باشد تا آنجایی که می تواند متعلق حکم قرار گیرد، الزام و ترجیح قرار گیرد و به نظر می آید که رضا و کراهت هم از اموری است که حداقل بعضی از مقدمات آن اختیاری است.